

# یادی از دکتر محمد مصدق

سخنان آیه الله طالقانی در ۱۴ اسفند ۵۷

مسئول مقالات دیدگاه

برگرفته از تارنمای دیدگاه [www.didgah.net](http://www.didgah.net)

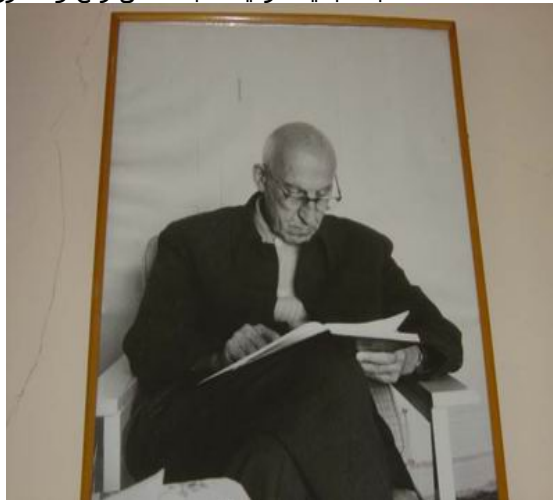
دکتر مصدق به این دلیل که ریگی در کفش و چیری در کلاه نداشت و در یک کلام صاف و صادق بود، در خاطره مردم ما حتی اکنون که نیست، هست! بر خلاف کسانی که با مردم خودشان نیز برخورد دیپلماتیک می کنند و با اینکه هستند، نیستند!

یادش را با نگاهی کوتاه به ۱۴ اسفند سال ۵۷ که همه مست انقلاب بودیم و دورویی و دوچهرگی گورش را گم کرده بود - زنده کنیم.



در ۱۴ اسفند ۱۳۵۷ که سپهبد فخر مدرس (رئیس پیشین دادرسی ارتش)، سرلشکر عبدالله خواجه نوری (رئیس سابق محکمه نظامی)، سرلشکر احمد بیدآبادی (فرماندار نظامی سابق تبریز)، سرتیپ علی اکبر یزدجردی (فرماندار نظامی سابق مشهد)، سرهنگ منصور زمانی (رئیس سابق زندان قصر) و سالار جاف (نماینده سابق مجلس از پاوه و اورامان) تیرباران شدند، روستای احمدآباد مملو از جمعیتی بودند که به احترام دکتر محمد مصدق به آنجا آمده بودند. آن روزها سر همه ما بوی قرمه سبزی می داد! و کمتر کسی به فراست می افتاد که درست است امثال سالار جاف و منصور زمانی و... خوی دیکتاتوری داشتند اما به میان کشیدن مقولاتی چون مفسد فی الارض و طاغی و باغی و دهن کجی به ترم های شناخته شده حقوقی و تحمیل مقررات فقهی بر روابط مدنی و امور کیفری - آخر عاقبت خوشی ندارد و به میهن و مردم ما رخت عزا می پوشد... بگذریم...

مصدق پس از آن که بیدادگاه استبداد، حکم زندانی شدن او را صادر کرد، سه سال انفرادی کشید و سپس به قلعه ی احمدآباد تبعید گردید تا با تحمل رنج و محرومیت ، دهه ی پایانی زندگی خود را از سر بگذراند . .



در ۱۴ اسفند ۱۳۴۵ در تبعیدگاه، غریبانه بدرود حیات گفت. اما به رغم تلاش گسترده ی رژیم شاه برای پاکسازی نام و خاطره این انسان شریف، او در قلب مردم بود. تا اینکه تق رژیم در آمد و این بار همه و

همه با صدای بلند نامش را فریاد کشیدند و نشان دادند حتی اگر همه تاریکی های دنیا با هم جمع شوند روشنایی یک شمع کوچک را نیز نمی توانند خاموش کنند

در ۱۴ اسفند ۵۷ فریادهای خفته و در گلو مانده ی مردم ایران به یکباره فضای احمدآباد و شاید سراسر این مرز و بوم را در هم نوردید. این بار همه ی علاقه مندان "مصدق" از طیف ها و طبقات و اصناف و دیدگاه های مختلف بر مزار او گرد آمدند

سخنرانان این مراسم - که به احتمال نزدیک به یقین پُرشکوه ترین مراسمی بود که تاکنون در یادبود "مصدق" برگزار شده است - عبارت بودند از:

آیت الله طالقانی،

دکتر سیدعلی شایگان،

مسعود رجوی،

طاهر احمدزاده،

هدایت الله متین دفتری،

"هانی الحسن" (نماینده ی سازمان آزادیبخش فلسطین در تهران) و

سخنگوی سازمان چریک های فدایی خلق ایران. (که اسمش را نمیدانم)

علاوه بر این، پیام های نزدیک به ۸۰ حزب و نهاد سیاسی و اجتماعی مدنی و دستگاه های دولتی و شخصیت های سیاسی و فرهنگی در بزرگداشت "مصدق" ارایه گردید و شاعران نیز به شعرخوانی پرداختند. یادم می آید که در آغاز سخنرانی مسعود رجوی، اصحاب ارتجاع تیراندازی هوآنی کردند تا مثلاً مانع سخنرانی بشوند اما شور مردمی آنان را سر جای شان نشاناند



"آیه الله طالقانی" اما شاخص ترین سخنران این مراسم بود؛ که از جمله گفت:

«...امروز روز خاطره انگیزی ست برای ملت ما، همه در پیرامون تربت شخصیتی مبارز و تاریخی جمع شده ایم. نام مرحوم دکتر محمد مصدق برای همه ی ملت ایران و برای تاریخ ما و نهضت ما خاطره انگیز است. نام دکتر مصدق، همان اندازه که برای هوشیاری و بیداری نهضت، مقاومت، قدرت ملی خاطره انگیز است، به همان اندازه برای دشمنان ما، دشمنان داخلی و خارجی، استعمار خارجی و عوامل استعمار داخلی وحشت آور و نگرانی آور است. دکتر مصدق دوازده سال پیش در حال تبعید در میان این قلعه و بیابان، چشم از جهان فرو بست؛ ولی قبر او، مزار او، نام او، همه برای دشمنان ملت وحشت انگیز بود. چه سال هایی که گذشت و مردم ما، ملت باوفای ما، ملت هوشیار ما برای زیارت قبر او، برای زنده کردن نام و نهضت او به سوی مزار او می آمدند و پلیس و مأموران دژخیم از زیارت کردن و فاتحه خواندن بالای قبر او وحشت داشتند

و همه ی راه ها را بر روی ما و همه ی ملت ما در این گوشه ی بیابان می بستند. چرا؟ مگر چه بود دکتر مصدق؟! دکتر مصدق خفته ای در خاک، چشم از جهان دوخته، چه وحشتی از او داشتند. دکتر مصدق مجموعه ای ست، نام او، راه و روش او از مبارزه ی بیش از نیم قرن ملت ایران، دکتر مصدق در پی نهضت های پیش از خود و ادامه ی نهضت های پس از وفاتش، حلقه ای و واسطه ای بود برای ادامه ی نهضت مردم ایران علیه ظلم و استبداد و استعمار. این نام و این مزار همیشه مورد توجه مردم ایران و دنیای آزاد و آزادیخواه بوده است و خواهد بود... ما تا چندی قبل چنین روزی را باور نمی کردیم که همه ی ما از اطراف و اکناف، در چنین مکانی با هم جمع بشویم و راه و روش مصدق را باز زنده تر کنیم. دکتر مصدق مجموعه ای ست از سلسله ی حوادث و موج های قبل از خود و بعد از خود...دکتر مصدق مردی بود تحصیل کرده ولی در زندگی اشرافی در دربار، یا پیرامون دربار تغییر کرد و تحول پیدا کرد و مرد ملت شد، مرد اجتماع شد، مرد نهضت شد، همان طور که قرآن درباره ی موسی بیان می کند و می گوید: "یا موسی تو را درست کردم، خواستم که یک روزی به درد من بخوری، به راه من و مشیت من". دکتر "مصدق" مثل بسیاری از رهبران اجتماع در درون طبقه ی اشراف بود. پوچی آنها را از نزدیک می دید، ساخت و سازهای دربارها را از نزدیک مشاهده می کرد و همه ی آنها را دید... همان طور که موسی در درون دربار فرعون، این مرد خودخواه، مغرور و ضعیفی که ادعای خدایی می کرد و ملتی را به اسارت و بردگی کشیده بود. او (مصدق) هم از نزدیک دید و شناخت. او توسعه پیدا کرد، انقلابی شد، به درد مردم رسید...دکتر مصدق مانند یک پزشک ماهر، انگشت روی نقطه ی درد گذاشت و گفت ما باید در دنیای شرق و غرب بی طرف باشیم، تز عدم تعهد را ابراز کرد، همان تزی که مرحوم "ناصر" (رئیس جمهور فقید مصر)، "نهر" (جواهر لعل نهرو نخست وزیر فقید هند) و "سوکارنو" (احمد سوکارنو رئیس جمهور فقید اندونزی) همه دنبال کردند... «تالقانی» آن گاه به بازخوانی حوادث دوران نهضت ملی پرداخت و دلایل و عوامل وحدت نیروهای سیاسی و مذهبی مانند فداییان اسلام، "آیت ا... کاشانی" و "آیت ا... خوانساری" را در پیکار علیه استعمار کهن بر شمرد و سپس توضیح داد که چگونه وحدت، تبدیل به کثرت و اتفاق و نفاق و تفرقه شد و به شکست نهضت و پیروزی کودتاگران در 28 مرداد انجامید...خانه نشینش کردند و به محاکمه اش کشاندند و به زندان افکندند. به این هم اکتفا نکردند و بعد از زندان، سال ها در این قلعه زندانی بود. یادم هست وقتی در زندان بودم احوال ایشان را می پرسیدم. می آمدند و می گفتند: "دکتر تنهاست و خانواده اش همیشه فرصت نداشتند و همیشه کنارش نبودند". گفته بود یک کاری بکنید که مرا هم بیاورند پیش شماها که با شماها باشم. ولی خودش را و هدفش را حفظ کرد...نهضت دکتر مصدق دنیای خاورمیانه را تکان داد، دنبالش مصر انقلاب شد، الجزایر انقلاب شد... در مصر و در مکه، نمایندگان الجزایری می آمدند و می گفتند: "ما دنبال نهضت شما حرکت کردیم، شما چرا به این روز افتادید...مصدق را متهم می کردند طرفدار آمریکا است. متهمش کردند که اهل سازش است، آیا این اتهامات به مصدق، به این شخصیت که در تاریخ امتحان خودش را داده، می چسبید?...مرحوم دکتر مصدق در مقابل ملت، مثل خاک خضوع می کرد و همین پیرمرد در مقابل مردم در مجلس، خانه اش خاضع بود، در مقابل این استعمار قوی - انگلستان - که سیطره اش تمام دنیا را گرفته بود، مثل شیر می غرید.»

\*\*\*\*\*



پیرمرد خصوصیات زیادی داشت که او را از خیلی از دیگران متمایز میکرد. به معنای واقعی میانه رو ومعتدل بود.هیچگاه ستایشگر خشنونت نبود.هیچگاه برای از میدان بدر بردن خصم داخلی متوسل به بیگانگان نمیشدوعاشق ایران وایرانی بود.حتی در زمانی که در آستانه مرگ بود توصیه فرزندش را برای رفتن به اروپا ومعالجه رارد کرد.بیزار از کیش شخصیت بود..در یکی از نامه هایش میخوانیم که با خشم به کسانی که میخواستند از او مجسمه ای بسازند با نفرین وقسم آنها را از این کار برحذر داشته بود .

در ۱۴ اسفند ۵۷ آنگاه که از هر دسته وهر نوع آدمی در احمد آباد برای بزرگداشتش جمع شده بودند.ودر پشت تریبون غوغائی بود عده ای هم به دور پیرمردی جمع شده بودند که در باره دکتر مصدق حرف میزد و از طنابی وزنگی که از اتاق اوبه درختی بسته شده بود یعنی که زنگ اخبار و گاری شکسته ای که در گوشه ای وسیله حمل ونقل اوبود .

پیر مرد حکایت شب هائی را نقل میکرد که بدور از چشم ماموران محافظ، دکتر مصدق خانه را پنهانی ترک  
میکرد و با یک جعبه شیرینی برای شادباش عروسی پسر یکی از اهالی احمد آباد میرفت و یا با یک عبای سیاه در  
حسینیه محل حضور میافت.

دیدى دلا که یار نیامد. گرد آمد و سوار نیامد.

بگذاخت شمع و سوخت سراپای. وان صبح زرنگار نیامد

آراستیم خانه و خوان را. وان ضیف نامدار نیامد .

دل را و شوقرا و توان را. غم خورد و غمگسار نیامد

چندانکه غم به جان تو بارید. باران به کوهسار نیامد. ( مهدی اخوان ثالث )